

دوپنجره رو به هنر

درباره جمشید و نادر مشایخی، بازیگر و آهنگ‌ساز ایرانی به بهانه زادروز این پدر و پسر هنرمند

نویسنده
آزاده چشمه‌سنکی

یک بازیگر ناآشنای عرصه نمایش نیست. دارد با بهترین‌های سینما کار می‌کند. بعد از «گاو» مهرجویی و «قیصر» کیمیایی، حالا دیگر یکی از ستاره‌های سینماست. نادر هم توی تمام این سال‌ها، با وجود رغبت تمام نشدنی به موسیقی، باز هم نگاه به پدرش می‌کند. مردی که هر روز با فیلم‌نامه‌های مختلف به خانه می‌آید و مدام در حال تمرین است. حالا در کشاکش میل به بازیگری و موسیقی بلا تکلیف شده. خودش برای گروه نمایش مدرسه، سناریو می‌نویسد، بازی می‌کند، کارگردانی می‌کند و تازگی‌ها مبلش کشیده به فیلم‌های کوتاه. دست آخر، سر یکی از همین تجربه‌های ریزودرشت، وقتی توی اتاق خانه سخت مشغول پاک کردن رد خون مصنوعی از روی وسایل و سروصورتش بود، جمشید خان، با هبیتی پدران‌ه وارد شد. نگاهی به سرووضع نادر انداخت. شاید پسر در شانزده هفده سالگی هرگز شبیه به نوجوانی پدر نبود.

انگار برای حرفه دیگری ساخته شده و بازیگری را دارد محض پسر آقای مشایخی بودن، دنبال می‌کند. دستی به سرش کشید و گفت: پارو هرچی پهن‌تر باشد، حرکت کندتر می‌شود. با خودش روراست باش. یا برو دنبال موسیقی یا بجسب به عالم بازیگری. نادر هم که انگار معطل یک اشاره بود، پس از آن مسیر زندگی‌اش عوض شد.

جمشید مشایخی برگشت سر تمرین‌های سینمایی «شازده احتجاب» و نادر افتاد دنبال کارهای سفر. تصمیم گرفت برود اتریش. شنیده بود وین، مهد عشاق موسیقی است.

سال‌های درخشش و اعتبار

نادر همان اندازه توی اتریش محبوب شده بود که پدرش توی ایران. یکی در عرصه موسیقی و آن یکی برابر دوربین سینما و تلویزیون. نادر ده‌سالی را در اتریش مشغول تحصیل بود. چهارسال برای آهنگ‌سازی، چهارسال برای رهبری ارکستر و دوسالی برای

تلاقی نواختن و نمایش

درست همان سالی که جمشید مشایخی پس از نزدیک به شش دهه فعالیت در عرصه بازیگری، در سن ۸۴ سالگی از دنیا رفت. نادر مشایخی با نقشی کوتاه در فیلم سینمایی «ساموایی در برلین» در پرده سینما ظاهر شد. شخصیتی که با یک کلاه شاپو و یک عصا، شمایی از نادر «۶ ساله بود، عصا را به سبب مدارا با بیماری ام اس در دست داشت و دشوارتر از پذیرش بیماری، رفتن همیشگی پدر بود. چنان‌که پس از آن، دیگر هرگز لبخند گرمی روی لب‌های گیتی خانم نیامد. جمشید مشایخی، همان اندازه دین خود را به عالم بازیگری ادا کرد که پسرش نیز در موسیقی خوش درخشید. نادر همان سال ۱۳۹۷، با آهنگ‌سازی نمایش «شاه لیر» برای مسعود دلخواه، جایی در نقطه اتصال موسیقی و نمایش ایستاده بود. همان جاکه که روزی به سفارش پدر، مسیرشان از هم جدا شد تا هر کدام به سبب استعداد و پشتکار خود، عنوان مشایخی‌ها را در عرصه هنر، آبرو دهند.

ماجرای یک روز برفی

زمستان استخوان‌سوز سال ۱۳۴۲، صبح یکی از روزهای سرد برفی بود. آن روز اگر آن همه برف نمی‌بارید، اگر گیتی خانم، مادر نادر، قرار نبود برود مدرسه سر کلاس درس دانش‌آموزهاش، اگر یک ماشین پیدا می‌شد نادر پنج‌ساله را به مهدکودک برساند، جمشید مشایخی هم مثل باقی روزها، تک‌وتنها می‌رفت سر تمرین تئاتر. اما چاره‌ای نبود. هیچ ماشینی توی آن سوز و بارندگی نبود که نادر را به مهدکودک ببرد. گیتی خانم رفت مدرسه و نادر را سپرد دست پدرش. این بار اولی بود که نادر سر تمرین‌های پدر حاضر می‌شد. ساکت و مؤدب و کم‌صحبت بود. پدرش از راه نرسیده، او را گذاشت پشت سن و به دسته هم بازی‌هایش پیوست. آن موقع، جمشید مشایخی هنوز داشت روی صحنه‌های نمایش مشق بازیگری می‌کرد. خبری از فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی نبود. نادر مانده بود و تاریکی پشت سن و سرک کشیدن میان جوروا جور و وسایلی که نمی‌شناخت. این مابین یک حجم عظیم سیاه‌رنگ که با پارچه‌ای ضخیم پوشیده شده بود. توی دنیای پنج‌سالگی نادر، شبیه به یک غول شگفت‌انگیز کشف نشدنی به نظر می‌رسید. آرام و با احتیاط جلو رفت. دستی به پارچه‌ها کشید و در لحظه، پرده‌ها کنار رفت. راز بزرگ مخفی پشت سن، یک پیانووی باشکوه واقعی بود. نادر حالا ایستاده بود روی سرانگشتان پا و به زحمت صورتش به موازات کلاویه‌ها می‌رسید. این نخستین ملاقات نادر با یک پیانو بود. در لحظه دیگر به هیچ چیز فکر نکرد. دست برد روی کلاویه‌ها و یکی از آن‌ها را فشار داد. آن صدایی که در سیاهی یک استیج صحنه نمایش توی گوش نادر پیچید، یک بانگ جادویی بود. نادر همانجا عاشق موسیقی شد. همانجایی که پژواک نئی ناآشنا دلش را لرزاند در حالی که پدرش چند قدم دورتر از او، داشت برای چندمین بار، دیالوگ‌های نمایشنامه‌ای از بهرام بیضایی را با صدای بلند روی صحنه ادا می‌کرد. جمشید جوان در آستانه شکوفایی در عالم بازیگری بود و نادر کودک تازه فهمیده بود چقدر عاشق موسیقی است.

دوراهی موسیقی و بازیگری

اوایل دهه ۵۰ است گیتی خانم هنوز سرگرم معلمی است. این سال‌ها، عاشقانه پایه‌ای فراز و فرودهای مسیر شکوفایی همسرش صبور ی کرده است. جمشید خان دیگر

چه‌ها

شاعر پادشاه فصل‌ها، پاییزهای مشهد را دیده بود

روزنامه نگار
فصلی رزکانلو

اسم پاییز که می‌آید هر کسی توی سرش تصویری، منظره‌ای، عکسی یا حتی خاطره‌ای تجسم می‌شود. به گمانم این خاصیت پاییز است و رنگ‌هایش.

پاییز برای من برگ نارنجی چنار است و نارنگی. انبوهی از هر دوی این‌ها. یعنی یک خروار برگ خشک شده که وقتی از مدرسه به خانه برمی‌گشتم دیدن‌هایم را خوش صدا می‌کرد و یک کاسه بزرگ پر از نارنگی که تنها میوه پاییز بود که کارد و چنگال نمی‌خواست، و دست‌های کوچک یک دختر بچه هفت‌ساله می‌توانست از پس پوست‌کندنش بر بیاید و از پر پر کردنش کیف کند. بعد به خودش بگوید: پر پر کردن فقط برای نارنگی کار می‌کند. برای گل‌ها نه، برای جوانه‌های تازه روئیده از ساقه‌های خیس نه، برای آدم‌ها برای دل‌ها نه. چون که دختر همسایه‌مان می‌گفت: پاییز برای من به معنای دلتنگی است. به معنای کندن است و پر پر شدن. کسی نارنگی دلش را پر پر کرده بود و کنده بود و رفته بود و هیچ وقت برگ‌نگشته بود. اما من تداعی عاشقی و دل سپردن هم از آدم‌ها شنیده‌ام برای



پاییزشان. که برایشان فصل وصل بوده. فصل دل سپردن و ماندن، فصل تولد و به دنیا آمدن که مهر و آبان و آذر توی دلش دارد. یا مثلا همین اخوان ثالث که پاییز، پادشاه فصل‌ها بوده برایش و نمی‌دانسته که با این شاعرانگی، وقتی در باغ بی‌برگی حیاط خانه‌اش در عشرت‌آباد، نشسته روی یک صندلی ارج سبز کله‌غازی و با یک دست سیگار آتش می‌زند و

با یک دست کاغذ قلمی می‌کند، تصویر پاییزهای مشهد را از تمام شهرهای جهان ماندنی‌تر می‌کند.

راستی شما با اسم پاییز و تماشايش چه نکاتیوی از آرشيو عکاس‌خانه ذهنتان رنگ می‌گیرد؟

عکس: حدیث فقیری / شهرآرا

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیر مسئول:

سید میثم موسوی مهر

مسئردبیر:

سید مسجاد طلوع هاشمی

نشان: خیابان کوهسنگی

ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی:

۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵

نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی:

۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRRARANEWS.IR

شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

مشتاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۴۳٪

۱۹° ↑ ۶° ↓

صبح ۷

ظهر ۱۹

عصر ۱۵

شب ۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۸:۴۰ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۱۳

غروب آفتاب ۱۶:۱۸:۰۹ اذان صبح فردا سه شنبه

اذان مغرب ۱۶:۳۸:۰۶ طلوع آفتاب فردا ۶/۹/۱۴۰۳

کارتون
شهر

مجتبی ادیبی بدون شرح...

چکامه

هر چه داری همه انداخته می‌باید رفت

خم چو گردد قد افراخته می‌باید رفت..... پل بر این آب چو شد ساخته می‌باید رفت
راه باریک عدم راه گرانباران نیست هر چه داری همه انداخته می‌باید رفت
آنچه در کار بود ساختنش خودسازی است... گو مشو کار جهان ساخته، می‌باید رفت
سنگ راه است غم قافله و فکر رفیق..... فرد و تنها همه جا تاخته می‌باید رفت
به نفس طی نشود دامن صحرای عدم این ره دور، نفس باخته می‌باید رفت
تا مگر شاهد مقصود مصور گردد دل چون آینه پرداخته می‌باید رفت
سیر راهرو از راهزنان عربانی است تیغ جان را ز نیام آخته می‌باید رفت
این ره پر خس و خاشاک شود پاک به آه علم آه برافراخته می‌باید رفت
من گرفتم که قمار از همه عالم بردی دست آخر همه را باخته می‌باید رفت
این سفر همچو سفرهای دگر صائب نیست ... بار هستی ز خود انداخته می‌باید رفت

صائب تبریزی

تبلیغات مترو: راهی سریع برای افزایش فروش!

مشهد میدان شهدا / ساختمان تجاری اداری شمس / طبقه اول / واحد ۵

۰۵۱۳۷۲۸۸۸۸۱-۵ (داخلی ۷)

پخش روزانه

شهرآرا